

نوع مقاله: ترویجی

اصول تربیت از دیدگاه علامه مصباح

zarabi@qabas.net

عبدالرضا ضرابی / استادیار گروه علوم تربیتی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی
دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۱

چکیده

اصول تربیت از دیدگاه علامه مصباح برگرفته از نقطه نظرات استاد از لایه لای آثار گفتاری و نوشتاری ایشان است که به بخشی از معارف قرآن در زمینه اصول تعلیم و تربیت اسلامی اشاره دارد. این نوشتار ابتدا نقطه نظرات ایشان در این زمینه را تحت عنوان «اصول عملی تعلیم و تربیت اسلام» یادآور شده و آن گاه با جست و جو در آثار ایشان، مجموعه ای از اصول عام تعلیم و تربیت را استنباط و استخراج کرده است. هدف، آشنایی مخاطبان با نظرات استاد در زمینه اصول تعلیم و تربیت بوده که با روش توصیفی - استنباطی انجام گرفته است. این اصول عبارتند از: اصل لزوم توجه به اختیار و آزادی انسان؛ اصل استمرار و استقامت؛ اصل اولویت سنجی؛ اصل زمینه سازی در تربی؛ اصل تدریج و اعتدال؛ اصل توجه به تفاوت های فردی و اجتماعی؛ اصل توجه به فطرت و ویژگی های آن؛ اصل لزوم استفاده از فرصت ها؛ اصل لزوم عمل (تربیی) به علم (خود)؛ اصل لزوم مسئولیت پذیری و توازن مسئولیت و توانمندی در تربی؛ اصل پذیرش قانون و مقررات (توسط تربیی)؛ اصل تقدم مصالح معنوی بر مصالح مادی.

کلیدواژه ها: تعلیم، تربیت، اصول تعلیم و تربیت، اصول عملی، اصول عام، علامه مصباح.

مقدمه

بلکه مجموعه مسائلی است که اسلام رعایت آنها را در رابطه با تربیت، مربی و متربی مهم و لازم می‌داند؛ لذا ایشان از آنها به‌عنوان نتیجه کلی حاصل از مبانی نظری تعلیم و تربیت یاد می‌کنند:

براساس مبانی نظری تعلیم و تربیت می‌توان چندین نتیجه کلی را برای کیفیت تعلیم و تربیت به‌دست آورد:

۱-۱. ارزیابی صحیح از نیازهای مادی و معنوی

محتوای تعلیم و تربیت و رفتار مربی باید به‌گونه‌ای باشد که فراگیر اصالت بُعد روحی و معنوی انسان را بفهمد و همواره به نیازهای مادی به‌عنوان ابزار و وسیله (و نه به‌عنوان هدف) بنگرد (ر.ک: آل‌عمران: ۱۴). در عین حال باید از افراط در توصیه‌های زاهدانه که موجب اختلالات جسمانی و احیاناً ناهنجاری‌های روانی نیز می‌شود، پرهیز کرد و رعایت اصول بهداشت و تربیت بدن و تفریح معقول را نباید فراموش کرد.

۱-۲. برانگیختن احساس کرامت و عزت نفس

با توجه به موقعیت ویژه انسان در میان آفریدگان و نعمت‌های خاصی که خدای متعال به انسان عطا فرموده — خواه نعمت‌های بدنی و روانی و خواه نعمت‌های بیرونی و اجتماعی — و تسلطی که به او بر طبیعت بخشیده است، باید احساس کرامت و عزت را در فراگیر برانگیخت و به وی آموخت که دست یازیدن به کارهای پست به‌منزله آلوده کردن گوهر انسانیت است و پیروی کردن از هواهای نفسانی به‌منزله برده ساختن و زبون کردن عقل و روح ملکوتی است (ر.ک: شمس: ۹-۱۰). از سوی دیگر، با توجه به اینکه اندام‌های بدن و نیروهای روان مانند نعمت‌های بیرونی همگی امانت‌های الهی است؛ باید برخورد و به‌کارگیری آنها به‌گونه‌ای باشد که موجب رضای صاحب حقیقی آنها، یعنی خدای متعال باشد، تا خیانت در امانت نگردد.

۱-۳. مبارزه با غفلت

با توجه به اینکه انسان همواره بر سر دو راهی به‌سوی بی‌نهایت ترقی و بی‌نهایت انحطاط است؛ باید فراگیر را همواره متوجه خطیر بودن موقعیتش کرد تا به تکریم ابتدایی الهی و نعمت‌های دنیوی مغرور نشود (لقمان: ۳۳؛ فاطر: ۵)، و مانند بعضی از انسان‌گرایان آن

هریک از نظام‌های تعلیم و تربیت ناگزیر دارای مبانی و اهدافی است و یکی از وظایف اصلی فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی، استخراج و دسته‌بندی این مبانی و اهداف از دیدگاه اسلام است. در گام بعدی باید روشن ساخت که براساس این مبانی چگونه می‌توان به آن اهداف رسید. گزاره‌هایی کلی و تجویزی که بیانگر چنین راه‌کارهایی هستند «اصول تعلیم و تربیت» نامیده می‌شوند. نکته درخور توجه آن است که این گزاره‌های تجویزی با آنکه برای تعلیم و تربیت، راهنمایی عملی به‌شمار می‌روند، در تعیین اهداف غیرنهایی نیز به‌کار می‌آیند... (گروه نویسندگان، ۱۳۹۰، ص ۶۷). اصول تعلیم و تربیت اسلامی گزاره‌هایی تجویزی و کلی خطاب به دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت هستند که با اتکا بر مبانی تعلیم و تربیت اسلامی، رابطه میان انواع فعالیت‌های مربوط به حوزه تعلیم و تربیت را با اهداف تعلیم و تربیت اسلامی بیان می‌کنند و راهنمای عملیات مزبور هستند (همان، ص ۲۹۷).

در این مقاله سعی شده با استفاده از روش استنباطی و مطالعه و جست‌وجو در آثار علامه مصباح دیدگاه ایشان را در خصوص اصول تربیتی، به‌ویژه اصول تعلیم و تربیت اسلامی استخراج شود. به همین منظور محتوای این مقاله تبیین سخنان و نظرات ایشان در این زمینه است. بنابراین پرسش اصلی این است که اصول تربیت، به‌ویژه تعلیم و تربیت اسلامی از دیدگاه ایشان کدامند؟

با جست‌وجو در لابه‌لای نوشته‌ها و سخنان ایشان به این نکته پی می‌بریم که استاد در زمینه اصول تعلیم و تربیت، مواردی را به‌عنوان «اصول عملی تعلیم و تربیت اسلامی» در ضمن یک مقاله منتشر نشده، بیان کرده‌اند. علاوه بر این با توجه به اینکه نگاه ایشان به انسان، نگاهی الهی و برگرفته از آموزه‌های قرآن و معصومان^{علیهم‌السلام} است، مجموعه آثار ایشان نیز چیزی جز بیان آموزه‌های قرآن و معصومان^{علیهم‌السلام} در زمینه هدایت و تربیت انسان نیست؛ لذا استنباط و استخراج اصولی از میان آنها در زمینه تربیت، امکان‌پذیر است.

۱. اصول عملی تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام

استاد در ضمن یک مقاله منتشر نشده، مطالبی را تحت عنوان «مبانی و اصول تعلیم و تربیت: اصول عملی تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام» ذکر کرده‌اند (مصباح، منتشر نشده)؛ که البته به‌نظر می‌رسد منظور ایشان از اصول در اینجا، اصول اصطلاحی در تعلیم و تربیت نباشد؛

۱-۶. اهتمام به آزادی در عمل

با توجه به نقش «انتخاب آزاد» در حرکت تکاملی انسان، باید امکان آزادی در عمل را به فراگیر داد و او را مانند مهره بی‌اراده‌ای درنیامورد و سعی کرد که آموزش‌ها و تلقینات جنبه تحمیلی و وارد کردن فشار نداشته باشد و در مواردی که مصالح فراگیر اقتضای دخالت مربی داشته باشد، باید سعی شود که این‌گونه دخالت‌ها به‌طور غیرمستقیم انجام گیرد؛ به‌گونه‌ای که فراگیر چندان احساس فشار و محدودیت نکند و حتی‌المقدور توأم با استدلال منطقی باشد و از مرز راهنمایی فراتر نرود.

۱-۷. رعایت اصل تدریج

با توجه به تدریجی بودن سیر رشد و تکامل طبیعی و اکتسابی، باید معلم و مربی همواره مقتضیات سن و عوامل طبیعی و اجتماعی را در نظر بگیرد و سعی کند فراگیر را قدم‌به‌قدم و به‌آرامی بالا بیاورد و انتظار چشم‌های سریع و ناگهانی نداشته باشد و حتی از زیاده‌روی فراگیر در فعالیت‌های درسی یا خودسازی که ممکن است موجب ناتوانی جسم یا آسیب‌های روانی وی گردد، با تدبیر عاقلانه‌ای جلوگیری کند (همان، ص ۸۶-۸۷).

۱-۸. انعطاف و اعتدال

با توجه به تفاوت‌های فردی و گروهی، باید هم در برنامه‌ریزی و هم در اجرای برنامه‌ها انعطاف لازم و معقول را در نظر گرفت و از اصرار بر طرح و اجرای برنامه‌های خشک و یکنواخت و یکسان نسبت به همه فراگیران که موجب تضییع حقوق و ناکامی بسیاری از ایشان می‌شود، پرهیز کرد و در هر حال باید اعتدال را به‌عنوان یک اصل منظور داشت.

۱-۹. ترجیح اهم

با توجه به اهمیت نقش معلم و مربی در بارآوردن و به ثمر نشانیدن نهال‌های فراگیران و پروراندن استعدادهای ایشان، باید معلمان و مربیان و بخصوص برنامه‌ریزان، مسئولیت عظیم خودشان را در نظر بگیرند و مصالح فرد فرد فراگیران و نیز مصالح جامعه اسلامی، بلکه مصالح جامعه انسانی را دقیقاً مورد توجه قرار دهند و از طرح و اجرای برنامه‌ها یا موادی که موجب اتلاف وقت و تضییع عمر می‌شود یا در مقایسه با مصالح عالی‌تر چندان ارزشی ندارد، خودداری کنند و در میان دروس، به آنچه تأثیر بیشتری در سعادت ابدی دارد — مانند

را مایه افتخار ابدی خود نپندارد و نیز زندگی را به غفلت و بطالت نگذرانند (روم: ۷؛ اعراف: ۲۰۵؛ منافقون: ۹؛ حجر: ۳)، همچنین از غریزه منفعت‌جویی و کمال‌طلبی و زیان‌گریزی که در نهاد هر انسانی هست، برای شتاب‌دادن به حرکت تکاملی بهره جست؛ آنچنان که در تعالیم قرآن کریم (بقره: ۲۱۳؛ نساء: ۱۶۵) و سنت معصومان علیهم‌السلام مشهود است.

۱-۴. زنده نگه‌داشتن یاد خدا

با توجه به هدف آفرینش انسان که همان رسیدن به قرب الهی است، باید یاد خدا را در دل فراگیر زنده کرد تا هم آرامش روحی (رعد: ۲۸) وی تأمین شود و هم از آن مانند قطب‌نمایی برای تشخیص و تصحیح مسیر استفاده کند و هم با تأثیر دادن انگیزه الهی، به کارهایش ارزش ببخشد (مائده: ۲؛ فتح: ۲۹؛ حشر: ۸؛ نور: ۳۷؛ رعد: ۲۲؛ روم: ۳۸؛ لیل: ۲۰).

۱-۵. تقویت روحیه خودجوشی

با توجه به اینکه کمال و سعادت ابدی انسان تنها به‌وسیله فعالیت اختیاری خودش حاصل می‌شو (نجم: ۳۹) و حتی استحقاق شفاعت را نیز می‌بایست با اعمال شایسته کسب کرد (انبیاء: ۲۸)؛ لذا باید روحیه خودجوشی و خودکاری و استقلال شخصیت را زنده کرد و احساس مسئولیت و تعهد را تقویت کرد و با خوی سربار شدن و طفیلی‌گری و اتکا به دیگران مبارزه کرد (کلینی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۴۹) و در همه رفتارها و برخوردها با فراگیران این نکته را خاطر نشان کرد. علاوه بر این، وجود انواع مسئولیت‌های اجتماعی ایجاد می‌کند که دستگاه تعلیم و تربیت به‌سوی جمع‌گرایی و دیگرخواهی جهت داده شود و هم در تهیه محتوای دروس و هم در برخوردهای معلمان و مربیان با فراگیران سعی شود که خصلت‌های همکاری و همیاری و ایثار و فداکاری و ازخودگذشتگی و خیرخواهی نسبت به دیگران و عدالت‌خواهی تقویت و با خوی خودخواهی و بی‌تفاوتی نسبت به مصالح اجتماعی به‌سختی مبارزه گردد. به‌ویژه روحیه سلحشوری و ستم‌ستیزی و مبارزه و جهاد با جباران و مفسدان و حمایت از مظلومان و محرومان در فراگیران پرورش داده شود تا عناصری شایسته و کارآمد برای ساختن جامعه ایده‌آل به بار آیند و بتوانند نقش خود را در تحقق هدف الهی ایفا کنند.

عقاید و اخلاق اسلامی - اهتمام بیشتری بورزند و آنها را به صورت مطلوب‌تر و دلنشین‌تری تدریس کنند و بکوشند خودشان الگوی شایسته‌ای برای رفتار فراگیران باشند (مصباح، منتشر نشده).
در کنار دیدگاه بیان‌شده فوق، آنچه که نویسنده این مقاله از لابه‌لای سایر آثار مکتوب و غیرمکتوب استاد استنباط و استخراج کرده است، تحت عنوان «اصول عام تعلیم و تربیت اسلامی» که منظور از آنها اصولی است که در تمام ساحت‌های تعلیم و تربیت، اعم از تربیت اخلاقی، دینی، عرفانی، عاطفی و... ساری و جاری است؛ به شرح زیر نقطه نظرات ایشان را منعکس می‌کند:

۲. اصول عام تعلیم و تربیت اسلامی

۲-۱. اصل لزوم توجه به اختیار و آزادی انسان

هدف آفرینش تحقق کمالات بیشتر در جهان هستی است. در این میان، انسان کمال خاص خود را دارد که متمایز و ممتاز از کمالات موجودات دیگر است. آنچه سبب امتیاز کمال انسان از سایر کمالات می‌شود، اختیاری بودن آن است. کمالاتی که برای جمادات، نباتات و حیوانات حاصل می‌شود، اختیاری نیست. مثلاً یک درخت بدون اراده رشد می‌کند و گل و میوه می‌آورد. البته انسان نیز در کمالات غیرارادی و ناخواسته با حیوانات، نباتات و جمادات شریک است؛ اما کمال حقیقی انسان جز از طریق اعمال ارادی قابل حصول نیست. این کمال حقیقی انسان برتر از همه کمالات دیگر است و نسبتش با آنها نسبت ذی‌المقدمه با مقدمه است. هیچ‌کسی ناآگاهانه و بدون توجه نمی‌تواند به این کمال برسد و اکراه و اجبار در تحقق آن تأثیری ندارد. تحصیل این کمال فقط از طریق اختیار و افعال مختارانه ممکن است. اگر خدای متعال در دنیا فقط یک راه در پیش پای انسان می‌گذاشت، غرض خلقت که همانا رسیدن انسان به کمال حقیقی اوست، نقض می‌شد؛ چراکه انتخاب و گزینش آزادانه فقط زمانی صورت می‌پذیرد که انسان بر سر دوراهی و چندراهی واقع شود. از این رو، حکمت الهی و هدف آفرینش اقتضا دارد که زمینه گزینش (راه‌های متعدد) وجود داشته باشد، تا انتخاب آزادانه و وصول به کمال راستین امکان پذیر گردد. هر چند فقط یکی از راه‌ها راه استکمال واقعی است؛ ولی اگر راه‌های دیگری وجود نداشته باشد، حرکت انتخابی و استکمالی در کار نخواهد بود. پس وجود راه‌های سقوط و تنزل زمینه ترقی و تکامل را فراهم می‌آورد (مصباح، ۱۳۹۲، ص ۷۵).

آنچه موجب ارزش انسان می‌شود آن است که کارهای وی گزیده یک راه از چند راه است. در درون انسان گرایش‌های مختلفی وجود دارد که معمولاً در مقام عمل با هم تزاخم می‌یابند؛ شبیه نیروهای مختلفی که از جهات مختلف در یک جسم اثر می‌کنند؛ جاذبه‌ای آن را به راست می‌کشاند و جاذبه دیگر به چپ؛ مثل آهنی که بین دو آهن‌ریا قرار گرفته باشد. در طبیعت وقتی بدین گونه نیروها جهات مختلفی داشته باشند، آنچه در خارج تحقق می‌یابد، برابری نیروهاست. ولی در انسان این‌طور نیست که هر جاذبه‌ای قوی‌تر باشد خودبه‌خود تأثیر صددرصد در انسان بگذارد؛ مگر انسان‌هایی که نیروی اختیار و تصمیم را به کار نمی‌گیرند و تسلیم غرایز می‌شوند. انسان‌ها نیرویی دارند که می‌توانند در برابر جاذبه‌های قوی نیز مقاومت کنند و این‌گونه نیست که در مقابل کشش‌های طبیعی صرفاً حالت انفعالی داشته باشند و همین است که به کار انسان ارزش می‌بخشد.

پس آنچه ملاک ارزش افعال انسانی است، اختیار است. با همین ترجیح یکی بر دیگری، کار آدمی ارزش می‌یابد. حال اگر موجوداتی تنها دارای یک نوع تمایل باشند - مثل فرشتگان که لذت آنان در عبادت خداست و اصولاً لذت شیطانی در آنان نیست - انتخاب هم برای آنها مطرح نیست؛ زیرا میل دیگری جز عبادت خدا ندارند. البته مجبور هم نیستند، اختیار دارند و به میل خود کاری را انجام می‌دهند؛ اما جز این میل، میل دیگری ندارند. به دیگر سخن مختارند؛ ولی انتخابگر نیستند، پس تنها یک راه پیش‌رو دارند. اما انسان دارای خواسته‌های متضاد است و علاوه بر اینکه مختار است باید انتخاب هم بکند و این منشأ ارزش است.

در قرآن کریم آیاتی داریم که با صراحت بر اختیار انسان دلالت می‌کند: «قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (کهف: ۲۹)؛ بگو: حق از سوی پروردگار شماست، هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد. کلامی صریح‌تر از این آیه درباره اختیار نمی‌توان یافت.

برای اینکه آدمی بتواند چیزی را انتخاب کند و مسئولیت آن را بپذیرد، شرایطی لازم است که نخستین آن، این است که شیء مورد تکلیف را «بشناسد» و بداند که در برابر آن چه مسئولیتی دارد. دیگر اینکه گرایش‌های متضادی در زمینه آن فعل داشته باشد تا زمینه‌ای برای انتخاب و اختیار فراهم شود. سوم اینکه قدرت و یاریایی تصمیم‌گیری و انتخاب داشته باشد تا بین گرایش‌های متضاد یکی را

می‌داریم و لازمهٔ دوست داشتن، توجه مستمر نفس به محبوب و انجام کارهای متناسب با آن است؛ تا آنجا که در پرتو این توجه مستمر و شدید، شخص از خود نیز غافل می‌گردد. براین اساس ما اگر بخواهیم به سیر خود جهت خاصی ببخشیم و نیروهای خود را در راه رسیدن به هدف معینی بسیج کنیم، باید بکوشیم که توجه نفس به هدف و جهت آن استمرار یابد و با آن مانوس شود و محبت و علاقهٔ شدیدی نسبت به آن پیدا کند (مصباح، ۱۳۸۰، ص ۳۵۱).

انسان با تمرین عملی آرام‌آرام قادر خواهد بود تا مشکل‌ترین کارها را نیز انجام دهد. برنامه‌های تمرینی برای کارهای طولانی مدت بسیار مؤثر است. بسیاری از سالکان و عارفان برای پیدا شدن برخی ملکات نفسانی یا ریشه کن کردن برخی عادات ناپسند، مدت‌های مدیدی وقت صرف تمرین می‌کنند تا موفق به انجام فعل یا ترک عادتی شوند. کسانی که درصدد مبارزه با شیطان اند و می‌خواهند بر نفس خویش مسلط شوند، به یک برنامهٔ تمرینی طولانی و سخت احتیاج دارند (مصباح، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۴۵).

۲-۳. اصل اولویت‌سنجی

ارتباط افراد جامعه با یکدیگر و پیوند زندگی آنان در یک سطح نیست. کسانی هستند که زندگی‌شان در تمام شبانه‌روز با یکدیگر پیوند خورده و در همهٔ ابعاد و مسائل زندگی با هم ارتباط دارند. کسانی نیز هستند که ارتباطشان در این حد نیست و مثلاً هر هفته یا هر ماه یک‌بار بیشتر با هم ارتباط ندارند. بنابراین با اینکه زندگی افراد یک جامعه خواه ناخواه به هم مربوط است و مستقیم و غیرمستقیم به هم پیوند خورده است؛ ولی در این ارتباطات، خطوط پرننگ و کم‌رنگی وجود دارد که شدت و ضعف و تفاوت بسیاری با هم دارند. این تفاوت ارتباطات و دوری و نزدیکی افراد، زمینهٔ دیگری است برای شکل گرفتن حقوق و تکالیف اجتماعی، که نوعی تقسیم وظیفه را ایجاد خواهد کرد و در کنار اصول گذشته، اصل دیگری را مطرح می‌سازد. سلسله‌مراتبی که در رابطهٔ افراد وجود دارد و درجات قرب و بعدی که در زندگی‌شان هست، مقتضی حقوق و تکالیف مختلفی برای آنان خواهد بود. تکالیف فرد نسبت به یکایک افراد جامعه کاملاً یکسان نیست؛ بلکه به تناسب دوری و نزدیکی و تماس و خویشاوندی مختلفی که دارند، تفاوت پیدا می‌کند. همچنین حقوقی هم که بر یکدیگر دارند، تحت تأثیر این عامل دارای درجات

انتخاب کند. و چهارم اینکه آنچه را انتخاب می‌کند، بتواند به مرحلهٔ عمل درآورد؛ یعنی شرایط انجام دادن فعل و قدرت عمل کردن به آن برای وی آماده باشد (مصباح، ۱۳۶۷ الف، ص ۱۲۲؛ همو، ۱۳۹۶ الف، ص ۹۹ و ۱۳۵؛ مصباح، ۱۳۶۱، درس ۳۸ و ۳۹).

۲-۲. اصل استمرار و استقامت

کسانی که سعی می‌کنند و راه درست را می‌شناسند و می‌فهمند که سعادت واقعی در قرب خدا و جوار رحمت اوست؛ باید درصدد برآیند که راه صحیح رسیدن به آن را بشناسند، اما برخی از افراد در این زمینه وقت کافی نمی‌گذارند و به قدر کافی تحقیق نمی‌کنند. آنان متوجه می‌شوند که سعادت حقیقی در ایمان به خدا و روز جزاست و در این است که انسان نزد خداوند معزز و مقرب باشد؛ اما سعی نمی‌کنند که بفهمند راه آن کدام است. به حرف هر کس اعتماد می‌کنند؛ تحت تأثیر شرایط حاکم بر جامعه قرار می‌گیرند و به قدر کافی به تحقیق نمی‌پردازند. دیگریانی هم که در اطراف آنها هستند، نمی‌توانند راه صحیح را به آنها نشان دهند. البته شناختن این دسته، مراتبی دارد؛ برخی در مسائل فردی به شناخت کافی نمی‌رسند و برخی در مسائل اجتماعی یا سیاسی یا غیر آن. در هر صورت برخی افراد موفق می‌شوند به شناخت کافی برسند؛ اما شناخت پیدا کردن کافی نیست و پس از آن نوبت «عمل» می‌رسد؛ یعنی رسیدن چنین اشخاصی به سعادت مطلوب (هدف غایی تربیت) در گرو این است که چقدر در این راه پایمردی (استقامت) کنند، از راه صحیح منحرف نشوند و افراط و تفریط نکنند.

بنابراین صرف ایمان به خدا و پذیرش دین حق و مذهب اهل بیت علیهم‌السلام کافی نیست؛ بلکه باید در این راه پایداری کنیم و استقامت به خرج دهیم. باید مراقب باشیم تا لحظه‌ای منحرف نشویم. اگر کسی این‌گونه باشد، خداوند از هیچ خیری در حق او فروگذار نمی‌کند (مصباح، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۹۴).

هنگامی که خواستی در انسان فعلیت یافت و با ارضای آن لذتی حاصل و یا المی مرتفع گردید؛ نفس در پرتو لذتی که دریافته است، توجه بیشتری به آن پیدا می‌کند و در مرتبهٔ دوم، آن خواست به صورت شدیدتری ظاهر می‌شود و سرانجام در اثر تکرار، نفس به آن انس می‌گیرد، و همچنین به موضوع خارجی که مورد تعلق فعل و به نحوی وسیلهٔ ارضای خواست است، علاقه‌مند می‌شود. اینجاست که می‌گوییم فلان کار یا فلان چیز و یا فلان شخص را دوست

و کیفیت‌های متفاوتی خواهد بود.

موانع پیش‌روی متری را برطرف کند، نقش اختیار متری ضعیف خواهد شد و در واقع، کار را مری انجام داده است و متری نقشی در آن نداشته است. بنابراین در چنین مواقعی مری باید سعی کند با روش‌های خاصی به متری بیاموزد که چگونه خودش موانع را برطرف کند و با تشویق او را در این کار کمک کند؛ به‌گونه‌ای که اختیار و انتخاب از متری سلب نشود (مصباح، ۱۳۹۲-۱۳۹۳، جلسه ۳۴).

در آیات مختلفی به این مطلب اشاره شده که مقصد نهایی آدمی قرب خداست: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ». آنچه مانع حرکت انسان به سوی این مقصد و رسیدن به کمال مطلوبش می‌شود، تعلق خاطر به دنیا است که همانند صخره‌ای سترگ مانع ادامه حرکت و سیر می‌شود. این مانع باید از پیش‌روی سالک برداشته شود. اگر مری خودش نسبت به انجام این کار اقدام کند و سالک نقشی در آن نداشته باشد، این کار تأثیری در رشد و ترقی سالک نخواهد داشت. در اینجا مری باید زمینه‌هایی را فراهم کند که متری با اراده و انتخاب خود به راه بیفتد و بیاموزد که چگونه با موانع مبارزه کند و آنها را از پیش‌رو بردارد.

در حدیث شریف معراج آمده است: «وَأُخَذَرَهُ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا كَمَا يَخْذَرُ الرَّاعِي غَمَمَهُ مِنْ مَرَاتِعِ الْهَلْكَه» (دیلمی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۵۱۰)؛ خداوند برای بنده‌ای که گام در مسیر رشد و تعالی نهاده، نقش چوپان را بازی می‌کند. چوپان برای حفاظت از گوسفندانش در مسیر چراگاه باید آنها را از مسیرهای امن و بی‌خطر ببرد تا در پرتگاه سقوط نکنند یا گرفتار چنگال گرگ نشوند؛ اما آنها را با زور به راه درست نمی‌کشاند، بلکه زمینه‌ای را فراهم می‌کند که خود آنها به راه درست بیایند. امور دنیوی عرصه‌هایی است که ممکن است بندگان را به هلاکت بیندازد؛ به همین جهت، خدا این بندگان را از این مراتع مرگ‌آفرین دور می‌کند. این تربیت الهی است. از سویی با قرار دادن محبتش در دل بندگان، برای ایشان ایجاد انگیزه می‌کند؛ و از سوی دیگر، با گشودن چشم و گوش دل ایشان، قله‌های کمال را به آنها نشان می‌دهد؛ و سرانجام با پرهیز دادن ایشان از امور دنیوی موانع رشد و تعالی را از پیش‌رویشان برطرف می‌کند (مصباح، ۱۳۹۲-۱۳۹۳، جلسه ۳۴).

۲-۵. اصل تدریج و اعتدال

در مقام تربیت علاوه بر رابطه منطقی بین مراحل تربیت، باید امکان عمل و سهولت آن هم در نظر گرفته شود و مری باید ابتدا به فراگیر

نتیجه می‌گیریم که یکی از معیارهای اختلاف حقوق و تکالیف، همین اختلاف ارتباطات اجتماعی است که به‌عنوان یک اصل مهم دیگر باید درجه‌بندی شده و ترتیب اهم و مهم در آنها رعایت گردد. خداوند در قرآن کریم آنجا که می‌فرماید: «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» (انفال: ۷۵) (و خویشاوندان بعضی‌شان در کتاب خدا نسبت به بعضی دیگر اولویت دارند) بر این اصل تأکید کرده و نشان می‌دهد که حتی خویشان و بستگان ما هم یکسان نیستند و بعضی از آنها بر بعضی دیگر مقدم‌اند. اسلام حتی برای همسایگان نزدیک حقوق خاص قرار داده است. پس هرچه پیوند نزدیک‌تر باشد، روابط متقابل، قوی‌تر و حقوق و تکالیف دو طرف نسبت به هم بیشتر است (مصباح، ۱۳۹۱ب، ج ۳، ص ۵۱-۵۲).

۲-۴. اصل زمینه‌سازی در متری

در مقام تربیت یک موجود زنده و آگاه، مثل انسان از سه عامل استفاده می‌شود؛ ابتدا مری سعی می‌کند توجه متری و فراگیر را به رشد و ترقی جلب و علاقه او را نسبت به آن زیاد کند. اگر علاقه متری نسبت به کار در حد نصاب نباشد، به راهنمایی‌های مری عمل نمی‌کند و زحمتهای مری به نتیجه نمی‌رسد. بنابراین شرط اول در تربیت صحیح این است که متری به انجام کار موردنظر علاقه‌مند شود. ایجاد علاقه در متری به‌عنوان اولین عامل در تربیت و به‌منزله روشن کردن موتور اتومبیل است. هر اندازه این علاقه شدیدتر باشد، ادامه کار موفق‌تر خواهد بود. مهم‌ترین عاملی که در این جهت از آن استفاده می‌شود، احساسات و عواطف است.

دومین عامل در تربیت، نشانه‌هایی است که باید به متری نشان دهد و او را در پیمودن مسیر راهنمایی کند؛ همچنان که پس از روشن شدن موتور لازم است جاده تاریکی که راننده قصد پیمودن آن را دارد، به‌وسیله چراغی روشن شود. در این مرحله باید از طریق ارائه معرفت‌های خاصی که برای طی طریق لازم است، شناخت شخص تقویت شود.

در بسیاری از مواقع سالم بودن اتومبیل و روشن بودن چراغ برای پیمودن یک مسیر کافی نیست؛ بلکه لازم است مانعی هم که راه را بسته است، از پیش‌رو برداشته شود. مری هم باید به فراگیر در برداشتن موانع کمک کند. اما با توجه به اینکه اساس رشد و ترقی در حرکت‌های انسانی بر انجام رفتارهای اختیاری است، اگر مری خودش

عرفانی و اخلاقی تحت تأثیر قرار بگیرد و مثلاً بخواهد هر شب تا صبح بیدار بماند، یا بیشتر ساعات شب را به عبادت بپردازد؛ از آن طرف، در طول روز به درس و کارش نمی‌رسد. اینکه لذات دنیایی و مشتهیات نفسانی نباید حتی موجب ترک مستحب شود، یک بحث است، و اینکه در مقام عمل چگونه باید رفتار کرد، مطلب دیگری است. در این راه باید از کسانی که تجربه دارند و گفتار و کردارشان مطابق بیانات اهل بیت^{علیهم‌السلام} است، کمک گرفت. در هر صورت باید مراقب بود که در دام افراط و تفریط نیفتاد (مصباح، ۱۳۹۱ الف، ص ۳۳).

۲-۶. اصل توجه به تفاوت‌های فردی و اجتماعی

تفاوت‌ها را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم کرد:

الف. تفاوت‌های طبیعی و جبری

یکی از سه نوع تفاوتی که هر فرد انسانی با هر فرد دیگری می‌تواند داشته باشد، تفاوت‌های طبیعی و جبری؛ یعنی تفاوت‌های فیزیکی، زیستی و روانی است که رفتار اختیاری خود فرد هیچ‌گونه تأثیری در آنها ندارد. درست است که از لحاظ زیست‌شناسی همه انسان‌ها از یک «نوع» اند، بدین معنا که بین آنان تولیدمثل هم ممکن است و هم با نتیجه؛ ولی تفاوت‌های میان آنان بسیار برجسته و چشمگیر است؛ به گونه‌ای که حتی نقش سر انگشتان هر دو انسان نیز با هم فرق می‌کند. تفاوت میان انسان‌ها به مراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر از تفاوت پوست‌های آنان و تفاوت‌های فیزیکی و زیستی‌شان است؛ زیرا از لحاظ ساختمان روانی نیز که بسیار مهم‌تر است، چنان متفاوت‌اند که صاحب‌نظران بر این اعتقادند هر انسانی «روان‌شناسی» خاص خود را دارد؛ یعنی مجموع نفسانیات هیچ دو انسانی کاملاً مشابه نیست. به هر حال تفاوت‌های طبیعی و جبری انسان‌ها را نمی‌توان انکار کرد... این تفاوت‌ها علاوه بر اینکه وجود دارد، از دیدگاه الهی و اسلامی مقتضای حکمت الهی و لازمه نظام احسن و زمینه‌ساز خیر و صلاح و سعادت و کمال آدمیان است.

ب. تفاوت در «وضع»، «وظیفه» و «پایگاه» اجتماعی

واضح است که افراد یک جامعه از لحاظ وضع اجتماعی، وظیفه اجتماعی و پایگاه اجتماعی با یکدیگر تفاوت دارند. وظیفه اجتماعی افراد؛ یعنی فعالیت معینی که بر عهده هر فرد نهاده شده، نیز متفاوت

کارهایی را پیشنهاد کند که انجام آنها برایش آسان باشد. تربیت باید تدریجی، از آسان به سخت و با تمرین و ممارست باشد، تا متریی بتواند آمادگی انجام کارهای بزرگ را پیدا کند. آیا کسی می‌تواند از ابتدا همه رفتارهای خود از ارضای غریزه‌ها، خوردن، پوشیدن، آشامیدن، تا خواسته‌ها و رفتارهای اجتماعی، و جلب احترام، مقام و محبوبیت اجتماعی همه را قرینه‌الی‌الله انجام دهد؟ این کار نیازمند تمرین و ممارست فراوان است (مصباح، ۱۳۹۲-۱۳۹۳، جلسه ۲۹).

بنابراین روش تربیتی اسلام در تحقق بخشیدن به ارزش‌ها، متناسب با مراتب معرفت انسان هاست. خداوند تربیتش را منحصر به امثال سلمان و ابوذر نکرده است؛ دیگران هم باید متناسب با فهم و معرفتشان تحت تأثیر تربیت اسلام و قرآن قرار گیرند. اما چون همت افراد متفاوت است، برخی را که دارای همت پایین می‌باشند، ابتدا با ایجاد انگیزه‌های مادی تربیت می‌کند و آن‌گاه که همتشان بلندتر شد، با معارف دیگر آشنا می‌سازد. در این مرحله است که انسان محبت خدا پیدا می‌کند و وقتی محبت خدا آمد، بسیاری از مشکلات انسان حل می‌شود و به تدریج می‌توان به چنین مرحله‌ای رسید (مصباح، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۲۵۹).

بحث دیگری که جنبه تربیتی دارد آن است که انسان چگونه با کسانی که کمابیش تحت تأثیر گفتار و رفتار او هستند رفتار کند تا آنها را به سوی قلّه وارستگی و بی‌اعتنایی به دنیا رهنمون گردند؟ یکی از اصول اساسی و شاید استثناناپذیر در مسائل تربیتی رعایت اعتدال است. هر چیزی که به افراط و تفریط گرایش پیدا کند، زیان‌آفرین خواهد شد. بنابراین نکته مهم در امر تربیت آن است که شرایط را به گونه‌ای فراهم کنیم تا متریی به تدریج (و نرمی) به سمت امور خیر سوق داده شود؛ و گرنه اگر از همان روز اول بخواهیم مراتب عالیّه کمال را به او پیشنهاد کنیم، مشخص است که طاقت نمی‌آورد... (همان، ص ۲۱۸).

مسئله تدریج و اعتدال در تکامل معنوی و کسب فضایل اخلاقی طی مراحل سیر و سلوک را نباید از نظر دور داشت. افرادی که در ابتدای مراحل خودسازی و سیر و سلوک و تهذیب اخلاق هستند، باید مراقب باشند که زیاد تند نروند و جانب اعتدال را از دست ندهند. اگر انسان در این زمینه تندروی کند و به نفس زیاد فشار بیاورد، نفس سرکشی می‌کند، مهار را از دست انسان خارج می‌کند و او را به زمین می‌زند. یکی از دلایلی که گفته‌اند در این راه باید به استاد و راهنما مراجعه کرد، همین است. انسان ممکن است با خواندن برخی روایات و کتب و دستورات

است. بدین معنا که ارزشی که جامعه برای وظیفه اجتماعی یک فرد قائل است، با ارزشی که بر وظیفه اجتماعی فرد دیگری می‌نهد فرق می‌کند؛ مثلاً پایگاه اجتماعی معلم، قاضی، روحانی، بازیگر سینما یا تئاتر، افسر ارتش، و پیشه‌ور یکسان نیست. ولی از سوی دیگر این تفاوت‌ها هرچند ریشه‌های طبیعی و جبری دارد، از عنصر اختیار نیز متأثر است. به عبارت دیگر، همه تفاوت‌هایی که در بهره‌برداری از نعمت‌های دنیوی و مادی پیش می‌آید، معلول تفاوت‌های طبیعی و جبری نیست؛ بلکه بسیاری از آنها اولاً به اراده یکایک افراد در کم و کیف استفاده از مواهب خدادادی بستگی تام دارد؛ و ثانیاً به نظام ارزش گذاری و فرهنگ و عوامل فکری و عقیدتی جامعه منوط است؛ و ثالثاً می‌تواند توسط جامعه و دولت تقویت یا تضعیف شود.

در طول تاریخ بشری متفکرانی بوده و هستند که رأیشان این است که انسان‌هایی که دچار نقص، عیب و ضعف بدنی یا روحی یا ذهنی هستند، باید به همان وضع و حال وانهاده شوند، یا حتی از صحنه جامعه یا صفحه روزگار برکنار و خارج شوند.

رأی اسلام در این باب معتدل و واقع‌بینانه است و برای فهم درست آن باید هم به نظام عقیدتی اسلام رجوع کرد، هم به نظام اخلاقی آن و هم به نظام فقهی و حقوقی و اقتصادی آن. از دیدگاه نظام عقیدتی اسلام، نه تفاوت‌های طبیعی و جبری انکار می‌شود و نه تفاوت‌های اجتماعی ناشی از آنها؛ بلکه وجود این دو نوع تفاوت هم مورد قبول است؛ زیرا اولاً این تفاوت‌هاست که تقسیم کار را امکان‌پذیر می‌سازد و اگر وجود نمی‌داشت، آدمیان نمی‌توانستند یکدیگر را استخدام کنند و به کار بگمارند و چرخ نظام اجتماعی نمی‌چرخید: «تَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سَخْرِيًا» (زخرف: ۳۲)؛ ما بایم که وسیله زندگی‌شان را در حیات این جهانی در میانشان تقسیم کرده‌ایم و آنان را از لحاظ مراتب بالای یکدیگر برده‌ایم، تا یکدیگر را به کار گمارند.

ثانیاً همین تفاوت‌هاست که زمینه‌ساز و وسیله آزمایش انسان‌ها اعم از ضعفا و زبردستان یا اقویا و زبردستان خواهد بود. آزمایش، که یکی از بزرگ‌ترین، مهم‌ترین، کلی‌ترین و استثنانپذیرترین سنت‌های الهی درباره انسان‌هاست، از طریق تفاوت اوضاع و احوال معیشتی و اقتصادی مردم ممکن می‌شود: «وَرَفَعَ بَعْضُكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَلْوَكُمُ فِي مَا آتَاكُمْ» (انعام: ۱۶۵)؛ «[خدای متعالی] پاره‌ای از شما را از حیث درجه بالای پاره‌ای دیگر برده است تا درباره آنچه به شما

داده است، آزمایش‌تان کند.

پس خدای متعالی تفاوت‌های اجتماعی ناشی از تفاوت‌های طبیعی را دست کم به دو هدف پدید آورده است: اول، برای ممکن شدن تقسیم کار، و دوم، آزمایش آدمیان. بنابراین اگر گفته شود که اراده تکوینی خدای متعالی تعلق گرفته است به اینکه در هر جامعه‌ای تفاوت‌های اجتماعی وجود داشته باشد تا مردم بتوانند یکدیگر را به خدمت بگیرند و به کار گمارند و نیز اقویا و اغنیا توسط وجود ضعفا و فقرا آزموده شوند و اینان توسط وجود آنان، این سخن منافات ندارد با اینکه گفته شود اراده تشریحی خدای متعالی تعلق گرفته است به اینکه توانگران و ثروتمندان بخشی از اموال خود را حق مستمندان و محرومان بدانند و به آنان بپردازند (ذاریات: ۱۹؛ معارج: ۲۵).

ج. تفاوت‌های فرهنگی و اختیاری

تفاوت‌های فرهنگی تفاوت‌هایی است که به علوم و معارف، آرا و نظریات، خلق و خوها و گرایش‌های روانی مربوط می‌شود. بنابراین بیشتر به امور نفسانی و باطنی و معنوی راجع است، برخلاف تفاوت‌های نوع دوم که بیشتر با امور جسمانی و ظاهری و مادی سروکار دارد.

تفاوت‌های فرهنگی اختیاری است؛ یعنی تابع و معلول هیچ یک از دو نوع تفاوت‌های پیش گفته — تفاوت‌های طبیعی و جبری و تفاوت در وضع، وظیفه و پایگاه اجتماعی — نیست. درست است که علل و عوامل طبیعی و جبری مانند وراثت و رحم مادر و محیط زیستی و جغرافیایی و علل اجتماعی و انسانی مانند تعلیم و تربیت، سیاست و اقتصاد در ایجاد تفاوت‌های فرهنگی بکلی بی‌تأثیر نیستند؛ ولی قسمت اعظم تفاوت‌های طبیعی و تفاوت‌های اجتماعی آن قدر شدید نیست که بتوان آن را ولو به درجه‌ای جزئی، علت و موجب تفاوت‌های فاحش فرهنگی موجود در میان افراد، گروه‌ها، قشرها و جوامع انسانی دانست. به هر حال تفاوت‌های فرهنگی تابع متغیرهای طبیعی و اجتماعی نیست؛ بلکه زاینده حسن اختیار یا سوء اختیار خود انسان‌هاست (مصباح، ۱۳۸۸، ص ۲۸۲-۳۰۰).

اسلام از آنجا که به استکمال باطنی و معنوی یکایک انسان‌ها بیش از هر امر دیگری اهمیت می‌دهد و این استکمال را فقط نتیجه افعال آزادانه و ارادی آدمیان می‌داند؛ راه‌حل هر مسئله اجتماعی را نخست در تعلیم و تربیت اخلاقی می‌جوید. از این رو، برای کاهش اختلافات فاحش اجتماعی، قبل از هر چیز، متوسل به توصیه‌های

در مقابل، بخشی از امیال انسان هیچ‌گاه فروکش نمی‌کنند و همواره در انسان فعال باقی می‌مانند و به‌تدریج شدیدتر نیز می‌گردند. این امیال اصیل از انسانیت و فعلیت اخیر انسان نشئت می‌گیرند و خواسته‌های اصیل و دائمی انسانی را پیجویی می‌کنند. بی‌تردید در پرتو شناخت این امیال و جهت‌یابی آنهاست که انسان بر هدف اصلی خویش وقوف می‌یابد. هدفی که حیات انسانی و مجموعه امکاناتی که هر فردی از آنها برخوردار است، مقدمهٔ وصول به آن می‌باشند و برای تأمین آن تحقق یافته‌اند (مصباح، ۱۳۸۰، ص ۶۱-۵۹).

گرایش فطری و غریزی به شناختن حقایق و آگاهی از واقعیت‌ها از آغاز کودکی در هر انسانی ظاهر می‌شود و تا پایان عمر ادامه دارد. همین فطرت حقیقت‌جویی که گاهی «حس کنجکاوی» نامیده می‌شود، می‌تواند انسان را وادارد تا دربارهٔ مسائلی که در چارچوب دین مطرح می‌شوند بیندیشد و درصدد شناختن دین حق برآید. بنابراین غریزهٔ حقیقت‌جویی نخستین عاملی است که انسان را برای بررسی همهٔ مسائل، از جمله مسائل دینی و شناختن دین حق برمی‌انگیزاند... در صورتی که دین نیز بتواند به تأمین خواسته‌ها و منافع و مصالح انسان کمک کند و جلوی زیان‌ها و خطرها را بگیرد، برای وی مطلوب خواهد بود و غریزهٔ سودجویی و گریز از زیان، عامل دیگری برای پژوهش دربارهٔ دین شمرده خواهد شد (مصباح، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷).

اگر برای کسی نه به‌صورت فطری و نه در اثر مشکلات و گرفتاری‌ها، توجه به خدا پیدا نشد، معلمان و در صدر آنها انبیای الهی هستند که انسان را به این مسئله توجه می‌دهند. در *نهج‌البلاغه*، یکی از اسرار یا حکمت‌های ارسال رسل همین بیدار کردن فطرت خداجوی بشر دانسته شده است: «قَبَعَتْ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَوَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِثْلَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ» (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۲، خطبه ۱)؛ پس پیامبران خود را در میان آنان برانگیخت و انبیایش را پی در پی به‌سوی ایشان فرستاد تا عهد و پیمان فطری خدا را از آنان طلب کنند و به نعمت فراموش شده (توحید فطری) یادآوریشان کنند (مصباح، ۱۳۸۲، ص ۹۶).

۲-۸. اصل لزوم استفاده از فرصت‌ها

امیرمؤمنان علی علیه السلام به فرزندش این‌گونه وصیت می‌کند: «... از جانب دیگر وقتی حال خود را بررسی می‌کنم، می‌بینم که روزبه‌روز ضعیف‌تر می‌شوم و بر ضعف و سستی و ناتوانی جسمانی من افزوده می‌شود. لذا

اخلاقی می‌شود. ولی با توجه به این حقیقت که تعلیم و تربیت اخلاقی کارایی کافی ندارد و توصیه‌های اخلاقی نتیجهٔ مثبتی در حد نصاب نمی‌دهد و در هر جامعه‌ای بسیاری از افراد نمی‌خواهند که تابع نظام اخلاقی و ارزشی صحیح و مطلوب باشند و برخلاف موازین و معیارهای آن رفتار می‌کنند، نظام فقهی و حقوقی و اقتصادی اسلام، احکام و مقررات الزامی‌ای دارد که دولت اسلامی ضامن اجرا و اعمال آنهاست... (همان، ص ۳۰۱).

۲-۷. اصل توجه به فطرت و ویژگی‌های آن

واژه «فطرت» دلالت بر نوع خلقت و آفرینش می‌کند، ولی معمولاً در مورد انسان به کار می‌رود، و چیزی را «فطری» می‌گویند که نوع خلقت انسان اقتضای آن را داشته باشد و خدادادی و غیراقتسابی و کمابیش مشترک بین همهٔ افراد انسان باشد، و از این رو، شامل همهٔ بینش‌ها و گرایش‌های خدادادی انسان می‌شود (مصباح، ۱۳۶۷، ص ۳۷). به‌طور کلی می‌توان اصطلاحاتی را که در باب فطرت انسانی وجود دارد، در سه اصطلاح زیر خلاصه کرد:

۱. فطرت هر نوع گرایشی در نهاد انسان است که دارای سه ویژگی عمومیت، ذاتی بودن و ثبات باشد. در این اصطلاح حتی نیاز انسان به آب و غذا و میل به ارضای سایر غرایز نیز فطری محسوب می‌گردند.
۲. فطرت فقط شامل گرایش‌ها و بینش‌های خاص انسانی می‌شود و تمایلاتی از قبیل عشق به حقیقت و جمال و در رأس همهٔ اینها عشق به خدا تمایلات فطرت به حساب می‌آیند.
۳. فطرت هر نوع تمایل و بینشی است که در نهایت به خداوند منتهی می‌گردد و چنین تمایلی در انسان یافت می‌شود و لااقل در سایر حیوانات شناخته شده نیست؛ البته ممکن است مرتبهٔ ضعیفی از آن در حیوانات نیز بروز یابد که از دید پنهان است.

مسئلهٔ هر رفتاری که از انسان سر می‌زند، ناشی از میل و کششی است که در انسان وجود دارد و انسان در انجام هر کاری به دنبال تأمین خواسته‌ها و نیازش است. پس منشأ همهٔ فعالیت‌ها و حتی منشأ اندیشیدن، میل و انگیزه‌ای است که در انسان وجود دارد. این امیال فطری به دو دسته تقسیم می‌شوند: دستهٔ اول امیالی هستند که مربوط به حیات و زندگی مادی انسان هستند؛ مثل غریزهٔ تغذیه و غریزهٔ جنسی. وجه مشترک این امیال آن است که محدود و موقتی و غیراصیل می‌باشند و همواره ظهور و بروز ندارند.

آلودگی پاک و خالی است و به زمین آماده‌ای می‌ماند که هنوز چیزی در آن کاشته نشده است و هر بذری که در آن بپاشند می‌پذیرد و هر نهالی که در آن غرس کند چندروزه می‌بالد و رشد می‌کند پس «فَبَادِرُ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَشْؤَ قَلْبُكَ وَيَشْتَلِ لُبُّكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۷۴، ص ۲۰۱)؛ قبل از آنکه قلب تو سخت و عقلت به امور دیگر مشغول گردد، به تربیت خود اقدام کن! گویا تعبیر «قَبْلَ أَنْ يَشْؤَ قَلْبُكَ» به جنبه عملی قلب نظر دارد و عبارت «يَشْتَلِ لُبُّكَ» به جنبه علمی آن اشاره دارد لذا می‌توان گفت دل جوان از دو جهت آماده‌ی تعلیم و تربیت است (مصباح، ۱۳۹۴، ج ۱، ص ۱۵۴).

۲-۹. اصل لزوم عمل (متربی) به علم (خود)

در روز قیامت وقتی بنده به جهت ترک وظایف و تکالیف خود مورد بازخواست قرار می‌گیرد، خداوند متعال به آن بنده می‌گوید: آیا به وظایف و تکالیف خود آگاه بودی؟ اگر او در جواب گفت: بله، بدان آگاه بودم، خداوند می‌فرماید: چرا به آنچه بدان آگاه بودی عمل نکردی؟ و اگر بنده گفت: من جاهل بودم، خداوند می‌فرماید: چرا نرفتی وظایفت را فراگیری تا بدان عمل کنی؟ تفاوت اساسی عالم و جاهل در این است که حجت الهی بر عالم تمام شده است و در مقابل ترک وظیفه هیچ عذری از او پذیرفته نخواهد شد و نسبت به آن سخت‌گیری می‌شود. در این باره امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «يُغْفَرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يَغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبًا وَاحِدًا» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۲۷)؛ پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود، هفتاد گناه از جاهل بخشیده می‌شود.

عالمی که به علمش عمل نکند، در روز قیامت منزلت و مقام او از همه پست‌تر است و بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد. چه بسا کسی که به دنبال تحصیل علم می‌رود، در ابتدا نیتش خدمت به دین و انجام وظایف است و در بین راه موانعی پیش می‌آید که او را از رسیدن به هدف بازمی‌دارد؛ ولی برخی از هنگام اشتغال به تحصیل علم، انگیزه و نیت الهی و خدایی ندارند. نه تنها در تحصیل اخلاص ندارند؛ بلکه نیت‌های بدی در سر دارند؛ مثل اینکه برای جلب توجه مردم و محبوبیت مردمی و کسب شهرت و مقام به دنبال تحصیل می‌روند. طبیعی است که چنین فردی از ابتدا رو به انحراف و سقوط می‌رود و در نتیجه به منجلاب خواری و ذلت و بدبختی گرفتار می‌آید و در قیامت بوی بهشت را نخواهد چشید.

شاید کسی که علوم دنیایی را وسیله کسب مقام و موقعیت و یا

به بیان این وصیت مبادرت کردم که مبدا قبل از اینکه این مطالب را برای تو بیان کنم، اجل من فرا برسد و این مطالب را ناگفته باقی گذارم». این کلام امیرمؤمنان علیه السلام خود درس بسیار مهم دیگری را به ما می‌آموزد که اگر برای کسی زمینه کار خیری فراهم شد و وقت انجام آن نیز فرا رسید، مسامحه نکند؛ چراکه «فِي التَّأخِيرِ أَفَاتٌ»، از کجا معلوم است در آینده زنده باشیم و امکان انجام این کار فراهم باشد تا این کار را انجام بدهیم؟ اگر اکنون زمینه کار خیری فراهم شده و می‌توان آن را انجام داد، نباید تأخیر بیندازیم و سستی و مسامحه کنیم. شاید در آینده نباشیم و یا اگر زنده هم باشیم، چه بسا که توان انجام این کار را نداشته باشیم. مثلاً ممکن است زنده باشیم، اما بیماری و ناتوانی و یا هزاران مانع و آفت در زندگی پیش آید که دیگر قادر به انجام آن عمل خیر و کار نیک و پسندیده و آن مسئولیت خطیر نباشیم. پس وقتی زمینه انجام کار خیر و پسندیده‌ای فراهم شد، باید فرصت را غنیمت شمرده و هرچه زودتر آن را انجام داد. لذا حضرت می‌فرماید به وصیت مبادرت کردم چون نگران بودم که اجل من فرا برسد و این مطالب ناگفته باقی بماند.

سنین جوانی زمان مناسبی برای موعظه است، چون دل جوان مثل زمین بکر و کشت‌نشده‌ای است که هنوز بذری در آن نپاشیده‌اند و آمادگی کشتن را دارد زمینی که آماده کشت باشد هر بذری در آن بپاشند سبز می‌شود و رشد می‌کند اما اگر علف‌های هرز در آن روییده باشد یا قبلاً بذر دیگری در آن کاشته باشند، کشت بذر جدید در آن بسیار دشوار است و هرگز مثل حالت قبل سریع و کم‌زحمت رشد و نمو نمی‌کند قلب جوان نیز چنین حالتی دارد و صاف و پاک است و افکار و عقاید نادرست در آن رسوخ نکرده است. ملکات نفسانی منمومه هنوز در قلب جوان جوانه زده و یا اگر هم آلودگی دارد خیلی سطحی است و زود می‌آید و زود هم برطرف می‌شود؛ یعنی گناه و افکار غلط ملکه‌ی او نشده و در نفس وی رسوخ و ثبات پیدا نکرده است. لذا قلب او برای تعلیم و تربیت آماده است و هر بذر علمی و تربیتی که در آن کاشته شود، با کمترین زحمت و در کوتاه‌ترین زمان ممکن به شکلی مطلوب رشد می‌کند اما وقتی انسان پا به سن گذاشته، چون حالات نفسانی در او ملکه شده و ثبات پیدا کرده و در جان و نفس او رسوخ شده است، ایجاد تغییر در آن خیلی مشکل می‌شود مثل زمینی که علف‌های هرزه در آن روییده و بذرهای مختلفی در آن کاشته شده و از انواع علف‌های هرز و نباتات و گیاهان پر شده است. وقتی در آن زمین بذر گل بکارند، زود رشد نمی‌کند و چه بسا بقایای علف‌ها و نباتات قبلی مانع رشد مطلوب آن می‌شوند. از همین رو، حضرت می‌فرمایند چون دل جوان از هر

می توان و استعدادی به او داده، به همان اندازه از او مسئولیت می خواهد. موضوع مسئولیت انسان مقوله مهمی است که بحث های گسترده ای پیرامون آن وجود دارد...

علاوه بر اینکه انسان با فطرت خودش درک می کند که مثل حیوانات رها نشده و بدون مسئولیت نیست، ادیان هم بر این مسئله تأکید دارند. شاید احياناً شنیده باشید که فیلسوف معروف غرب، *ایمانوئل کانت* می گفت: دو چیز در عالم مرا تحت تأثیر قرار داده و اعجاب مرا برانگیخته است، یکی منظره ستارگان در آسمان و دیگری ندای فطرت در درون انسان، و فطرت زیباترین ندایی است که وجود دارد. به هر حال انسان با همان فطرت اولیه خودش کموبیش درک می کند که یک نوع مسئولیتی دارد.

در مقابل نظریه فطری بودن مسئولیت، تفکر دیگری از قدیم وجود داشته و در دهه های اخیر رونق و رواج خاصی پیدا کرده است و آن نظریه قائل است به اینکه سخن از مسئولیت و تکلیف انسان گفتن یک تفکر ارتجاعی و کهنه است که باید آن را کنار گذاشت. امروز بشر به دنبال استیفای حقوق و مطالبات خویش از جهان و طبیعت و خدا و حکومت است. امروز دیگر دورانی که در آن این گونه القا می شد که انسان عبد و خدا مولای اوست، سپری شده است و عصر آقایی و سیادت انسان است. عصری که بشر به جای آنکه به دنبال جست و جوی تکلیف و مسئولیت باشد، در پی گرفتن و احیای حقوقی است که قرن ها از او دریغ داشته اند و تضییع کرده اند.

به هر حال، علی رغم این نظریه دوم، همان طور که اشاره شد، عقل و وجدان و فطرت انسان گواهی می دهند که انسان مسئول است و باید و نیاید و تکالیفی او را احاطه کرده اند که در قبال آنها پاسخگو است، و همه ادیان نیز بر این امر اتفاق دارند. در قرآن کریم آیات زیادی دال بر مسئولیت انسان وجود دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می کنیم: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (حجر: ۹۲-۹۳)؛ پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان سؤال خواهیم کرد از آنچه انجام می دادند. «وَلَنَسْئَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (نحل: ۹۳)؛ و از آنچه انجام می دهید حتماً سؤال خواهیم شد. «إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء: ۳۶)؛ محققاً، گوش و چشم و قلب همه مورد پرسش واقع خواهند شد. «وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (صافات: ۲۴)؛ و بازداشتشان نمایید که آنها مسئول اند. «وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا» (احزاب: ۱۵)؛ و پیمان خدا

کسب روزی قرار دهد، مورد مذمت و سرزنش قرار نگیرد؛ اما کسی که علوم الهی را که برای کسب سعادت اخروی وضع شده اند، در جهت دنیا به کار گیرد، باید مورد سرزنش قرار داده شود. در واقع چنین شخصی شأن و منزلت دنیا را فراتر از دین می داند و به تعبیر دیگر به دنیا اصالت می دهد نه به دین. این تفکر ناشی از بی اعتقادی به مبانی و ارزش های دینی است و سرانجامی جز دوری از خداوند ندارد؛ چنان که پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ أَزْدَادَ فِي الْعِلْمِ رُشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا رُحْدًا لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» (همان، ص ۳۷)؛ کسی که بر آگاهی و علم او افزوده گردد و به دوری و گریز از دنیا روی نیآورده باشد، از خدا دورتر شده است. در تقسیم بندی و دسته بندی علما و دانشمندان، امیرمؤمنان علی ؑ می فرماید: «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ، رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ، وَرَجُلٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ، وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَدُّونَ مِنْ رِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ سُحَّانَهُ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ فَأَطَاعَ اللَّهَ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ» (همان، ص ۳۴)؛ دانشمندان دو دسته اند: دسته اول دانشمندی که به علم خویش عمل می کند و رستگار می گردد. دسته دوم دانشمندی که به علم خود عمل نمی کند و هلاک می گردد و بی تردید جهنمیان از بوی بد عالم بی عمل اذیت می شوند. همانا پشیمان ترین و حسرت زده ترین اهل جهنم کسی است که دیگری را به سوی خدا دعوت کند و دیگری از او بپذیرد و خدا را اطاعت کند و سپس خدا او را به بهشت داخل سازد، اما دعوت کننده را به جهت عمل نکردن به علم خویش وارد جهنم می کند. در حدیث قدسی، خداوند خطاب به حضرت داوود می فرماید: «إِنَّ أَهْوَنَ مَا أَنَا صَانِعٌ بِعَالِمٍ غَيْرِ عَامِلٍ بِعِلْمِهِ أَشَدُّ مِنْ سَبْعِينَ عَقُوبَةً أَنْ أُخْرِجَ مِنْ قَلْبِهِ حَلَاوَةٌ ذِكْرِي» (همان، ص ۳۲)؛ کمترین عقوبتی که عالم بی عمل را به آن مبتلا می کنم، از هفتاد عقوبت و عذاب سخت تر است و آن اینکه شیرینی مناجاتم را از دلش خارج می کنم (و پس از آن از یاد من لذت نمی برد) (مصباح، ۱۳۹۶، ج ۱، ص ۶۹).

۱۰-۲. اصل لزوم مسئولیت پذیری و توازن مسئولیت و توان مندی در مقرب

در مکتب اسلام، اصلی وجود دارد به نام اصل توازن توان مندی با مسئولیت؛ یعنی خدای متعال به هر اندازه به کسی نعمتی عطا کرده

همواره مورد بازخواست است. «لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (تکواثر: ۸)؛ در آن روز از نعمت [های خداوند] پرسیده خواهید شد.

بنابراین در اصل اینکه انسان مسئول است بحثی نیست؛ اما نکته‌ای که وجود دارد و باید به آن توجه کنیم آن است که این مسئولیت نسبت به همه افراد و همه زمان‌ها و همه مکان‌ها ثابت و یکسان نیست و بسته به عوامل مختلف تفاوت پیدا می‌کند. یکی از عواملی که باعث تفاوت درجه مسئولیت‌ها می‌شود، توانایی‌هایی است که افراد دارند؛ که این همان «اصل توازن توانمندی با مسئولیت» است.

چون توانایی‌ها و مقدرات افراد از نظر استعداد فکری، قوای جسمانی و بدنی، قوای روحی و روانی، موقعیت و مقام اجتماعی و مانند آنها یکسان نیست، لذا مسئولیت‌های آنها نیز به یک اندازه نیست. هرکس به اندازه وسع خویش مسئول است: «لَا يَكْفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وَسِعَهَا» (بقره: ۲۸۶)؛ خداوند هیچ‌کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی‌کند. بدون شک کارهایی که یک رئیس‌جمهور یا یک وزیر با توجه به مقامی که دارد، می‌تواند انجام دهد با کاری که از عهده یک کارمند برمی‌آید، برابر نیست و از همین روی، مسئولیت آنها نیز قابل مقایسه نیست. یکی دیگر از عواملی که باعث شدت و ضعف مسئولیت می‌شود، شدت و ضعف خطری است که متوجه فرد یا جامعه است؛ هر مقدار که خطر شدیدتر می‌شود، مسئولیت هم به همان میزان بیشتر می‌شود... (مصباح، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۱۲-۱۴).

۱۱-۲. اصل پذیرش قانون و مقررات (توسط متربی)

ما باید اساس تعلیم و تربیت را بر این قرار دهیم که این اصول بدیهی را با زبان ساده، منطقی و قابل فهم به کودکان، نوجوان‌ها و جوان‌ها ارائه کنیم و با دلایل ساده به آنها بفهمانیم. اولین مسئله برای ما این است که اثبات کنیم که انسان باید محدودیت را بپذیرد و اینکه گمان کنیم انسان باید آزاد باشد، صحیح نیست. برای کسانی که در سطح پایین‌تری از تفکر هستند، می‌شود گفت: اگر دوستان شما - حتی پدر و مادر شما - هرطور دلشان خواست با شما رفتار کنند، شما می‌پسندید و می‌گویید خوب و درست است؟ خود شما گاهی به رفتارهای پدر و مادرتان اعتراض می‌کنید. البته آنها آزادند که هرطور دلشان می‌خواهد عمل کنند، شما چرا اعتراض می‌کنید؟ اینکه می‌گویید نباید این کار را بکنند، یعنی باید محدودیت باشد، باید مقرراتی باشد و باید آنها را رعایت کرد. مقررات یعنی محدودیت آزادی. این مسئله‌ای است که

شاید نتوان یک انسان عاقل را پیدا کرد که با آن مخالفت کند. این مسئله در منابع دینی ما هم از مسلمات است و در مقابل آن «طغیان» قرار گرفته است. اگر چیزی مرز و چارچوب خاصی داشته باشد و در همان مسیر خودش حرکت کند، صحیح، نرمال، طبیعی، معقول و پسندیده شمرده می‌شود؛ اما اگر از این حد تجاوز کرد، همانند نه‌ری است که در اثر سیل طغیان می‌کند و ویرانی به بار می‌آورد. طغیان از واژه‌های قرآنی است، و کلمه طاغوت هم از همین واژه گرفته شده است. خداوند می‌فرماید: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ» (بقره: ۲۵۷)؛ طاغوت یعنی موجودی که اساسش بر طغیان است، حد و مرز نمی‌شناسد و مقررات را قبول ندارد. بهترین راه برای القای این مفهوم نیز محیط خانواده است؛ البته با روش صحیح و همراه با محبت و استدلال متناسب با فهم نوجوان. باید از ابتدا به او بفهماند که زندگی بدون مقررات نمی‌شود. البته مقررات باید معقول، مفید و حساب شده باشد، اما بدون مقررات زندگی دوام پیدا نمی‌کند و قابل عمل نیست. اولین قدم در تربیت آن است که کودکان را به رعایت وقت کارها عادت بدهیم. برای ناهار، تماشای تلویزیون، تفریح، بازی و... وقت بگذاریم و از کودک رعایت آن را بخواهیم. این مسائل را به سادگی می‌توان به کودک قبولاند؛ البته در صورتی که افراط و تفریط در آن نباشد و باعث نشود که از پذیرفتن مقررات پشیمان شود. اگر مقررات معقول باشد، خودش هم آثار خوبش را می‌بیند و به راحتی قبول می‌کند (مصباح، ۱۳۹۴-۱۳۹۵، جلسه ۲۰).

۱۲-۲. اصل تقدم مصالح معنوی بر مصالح مادی

گاهی تأمین نیازهای مادی با رعایت مصالح معنوی تزاخم پیدا می‌کند. اگر در جامعه‌ای همه نیروی مردم صرف کارهای اقتصادی و پیشرفت‌های مادی شود، طبعاً این جامعه در بُعد اقتصادی و زندگی مادی پیشرفت چشم‌گیری خواهد کرد؛ زیرا همه نیروهای مردم در این جهت بسیج شده است. حال اگر این جامعه در بخشی از اوقات خود به معنویات پردازد، طبیعی است که به همان میزان از پیشرفت‌های مادی آن کاسته خواهد شد و در اینجاست که میان پیشرفت مادی و معنوی آن جامعه تزاخم به وجود می‌آید. البته نباید از این مسئله هم غافل شد که گاهی عقب‌افتادگی‌های مادی به منافع معنوی نیز لطمه می‌زند؛ اما چنین رابطه‌ای کلی و همه‌جانبه نیست. چنان که گاهی نیز معنویات یک جامعه به پیشرفت‌های مادی

مصالح معنوی هم در درازمدت به خطر می‌افتد. فرض کنید جامعه‌ای به قحطی مبتلا شده و برای ادامه زندگی ناچار از ایجاد ارتباط با جامعه دیگر باشد؛ اما این ارتباط اندکی انحطاط جامعه در امور معنوی و اخلاقی را به دنبال داشته باشد، ولی اصل معنویات و اخلاقیات باقی بماند. در این صورت، اگر این ارتباط نباشد، اصلاً وجود این جامعه به خطر می‌افتد و دیگر نمی‌تواند زنده بماند تا به کمالاتش برسد؛ و اگر ارتباط برقرار شود حیات مادی و معنوی جامعه محفوظ می‌ماند؛ هر چند که لطمه ناچیزی به معنویات آن خواهد خورد (مصباح، ۱۳۹۱، ج ۳، ص ۵۷-۴۱).

نتیجه‌گیری

با جست‌وجو در لابه‌لای نوشته‌ها و سخنان استاد مصباح به این نکته پی بردیم که ایشان در زمینه اصول تعلیم و تربیت ابتدا مواردی را به عنوان «اصول عملی تعلیم و تربیت اسلامی» بیان کرده‌اند که البته به نظر می‌رسد منظور از اصول در این قسمت، اصول اصطلاحی در تعلیم و تربیت نباشد؛ بلکه مجموعه مسائلی است که اسلام رعایت آنها را در رابطه با تربیت، مربی و متربی مهم و لازم می‌داند؛ لذا از آنها به‌عنوان نتیجه کلی حاصل از مبانی نظری تعلیم و تربیت یاد می‌کنند. سپس با استنباط از سخنان و آثار مکتوب ایشان اصول عام تعلیم و تربیت اسلامی که در همه ساحت‌های این حوزه ساری و جاری است استخراج شد. این اصول عبارتند از: اول، اصل لزوم توجه به اختیار و آزادی انسان؛ زیرا آنچه موجب ارزش انسان می‌شود این است که کارهای وی گزیده یک راه از چند راه است. دوم، اصل استمرار و استقامت؛ یعنی رسیدن انسان به سعادت مطلوب (هدف غایی تربیت) در گرو این است که چقدر در این راه پایمردی (استقامت) کنند. سوم، اصل اولویت‌سنجی؛ زیرا یکی از معیارهای اختلاف حقوق و تکالیف، همین اختلاف ارتباطات اجتماعی است که به‌عنوان یک اصل مهم دیگر باید درجه‌بندی شده و ترتیب اهم و مهم در آنها رعایت گردد. چهارم، اصل زمینه‌سازی در متربی؛ در مقام تربیت یک موجود زنده و آگاه مثل انسان، شرط اول در تربیت صحیح این است که متربی به انجام کار موردنظر علاقه‌مند شود. اما مربی به جای اینکه خودش موانع پیش‌روی متربی را برطرف کند، باید سعی کند با روش‌های خاصی به متربی بیاموزد که چگونه خودش موانع را برطرف کند؛ به‌گونه‌ای که اختیار و انتخاب از متربی سلب نشود. پنجم، اصل تدریج و اعتدال؛ تربیت باید تدریجی، و از

آن کمک می‌کند؛ مثلاً کارگری که امین و درستکار باشد یا کارفرمایی که در اندیشه کارگران و زبردستان خود باشد، این‌گونه خصلت‌های معنوی، به پیشرفت مادی جامعه کمک می‌کند. بنابراین می‌توان جامعه‌ای در حدی از فرهنگ و اخلاق را فرض کرد که جلوی ضررهای مادی را بگیرد؛ مانند جامعه‌ای که در آن می‌گساری، مواد مخدر و شهوت‌رانی‌های افراطی که به منافع مادی انسان هم زیان می‌رساند، وجود نداشته باشد. در چنین جامعه‌ای رشد مادی در بالاترین حد است و معنویات آن نیز در حدی است که به رشد مادی آن کمک می‌کند، اما از رشد معنوی، عبادت، مناجات، دعا و تفکر در مسائل فلسفی و عرفانی در آن خبری نیست. حال اگر جامعه‌ای را فرض کنیم که وقت خود را تنها در امور مادی و اقتصادی صرف نکند؛ بلکه اعضای آن بخشی از وقت خود را به امور معنوی اختصاص دهند و یا گروهی از اعضای آن به امور معنوی بپردازند. طبیعی است که جامعه در چنین وضعی در پیشرفت مادی و اقتصادی خود به پای جامعه نخست نمی‌رسد؛ ولی مسلماً در معنویات از آن جامعه پیشرفته‌تر است.

آنچه گفته شد، بیانگر نوعی تزاخم میان مادیات و معنویات است که برای جامعه دستیابی به هر دو ممکن نیست؛ بلکه ناگزیر است یا بالاترین رشد مادی را بگیرد و رشد معنوی را رها کند و یا برعکس، رشد معنوی را دنبال کرده، به رشد کم‌تری در ابعاد مادی و اقتصادی اکتفا کند. بنابراین تزاخم بین تأمین مصالح مادی و تأمین مصالح معنوی تا حدی معقول به نظر می‌رسد.

اگر تزاخمی بین مادیات و معنویات پیدا شد، معنویات مقدم خواهند بود؛ زیرا انسانیت انسان و کمال حقیقی او در سایه معنویات به‌دست می‌آید. معنویات انسان را به خدا نزدیک می‌سازد و زندگی مادی مقدمه دستیابی به معنویات و وسیله تأمین آن خواهد بود. اگر وسیله ما را به هدف نزدیک نکند و اصل یا هدف فدای وسیله شود، چنین وسیله‌ای ارزش واقعی خود را از دست می‌دهد. در بینش اسلامی، زندگی مادی مقدمه آخرت است و منافع مادی وسیله‌ای است برای تحقق بخشیدن به مصالح معنوی. دارایی مادی هدف نیست؛ بلکه وسیله‌ای است تا انسان بتواند به کمک آن انسانیتش را کامل کند. بنابراین اگر تزاخمی بین این دو به وجود آید، باید امور معنوی را مقدم داشت. البته در فرض‌های نادری ممکن است مرتبه‌ای از مصالح معنوی فدای مراتب عظیمی از مصالح مادی شود، که اگر آن مصالح مادی تأمین نشود

منابع.....

نهج‌البلاغه، ۱۳۷۲، ترجمه جعفر شهیدی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

دیلمی، حسن‌بن محمد، ۱۴۲۷ق، *ارشاد القلوب*، قم، ذوی القربی.

کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۷۵، *الکافی*، تهران، اسوه.

گروه نویسندگان، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم و تربیت اسلامی*، زیر نظر محمدتقی مصباح یزدی، تهران، مدرسه.

مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، *بحار الانوار*، چ دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.

مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۱، *درس‌های معارف قرآن کریم*، در: mesbahyazdi.ir

____، ۱۳۶۷الف، *انسان‌شناسی*، قم، مؤسسه در راه حق.

____، ۱۳۶۷ب، *خدائشناسی*، قم، مؤسسه در راه حق.

____، ۱۳۸۰ب، *به سوی خودسازی*، تدوین و نگارش کریم سبحانی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۸۲ب، *به سوی او*، تحقیق و نگارش محمد مهدی نادری قمی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۸۲ب، *کاوش‌ها و چالش‌ها*، تدوین و نگارش محمد مهدی نادری قمی و سیدابراهیم حسینی، چ سوم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۸۸، *جامعه و تاریخ از نگاه قرآن*، تحقیق و نگارش مصطفی ملکبان، چ پنجم، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

____، ۱۳۸۹، *درباره پژوهش*، تدوین و نگارش جواد عابدینی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۱الف، *پیام مولا از بستر شهادت*، تدوین و نگارش محمد مهدی نادری قمی، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۱ب، *اخلاق در قرآن*، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۱ج، *صهباي حضور*، تدوین و نگارش اسدالله طوسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۲-۱۳۹۳، *درس‌های اخلاق: خداوند مربی سالک الی الله*، در: mesbahyazdi.ir

____، ۱۳۹۲ب، *پندهای امام صادق*، به رهجویان صادق، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۴، *پند جاوید*، چ پنجم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۴-۱۳۹۵، *درس‌های اخلاق: تحلیلی روان‌شناختی از تحولات صدر اسلام*، در: mesbahyazdi.ir

____، ۱۳۹۶الف، *انسان‌شناسی در قرآن*، تحقیق و نگارش محمود فتحعلی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، ۱۳۹۶ب، *ره‌نوشه*، تدوین و نگارش کریم سبحانی، چ هفتم، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

____، منتشر شده، «مبانی و اصول تعلیم و تربیت: اصول عملی تعلیم و تربیت از دیدگاه اسلام»، در: mesbahyazdi.ir

آسان به سخت و با تمرین و ممارست باشد، تا متربی بتواند آمادگی انجام کارهای بزرگ را پیدا کند. علاوه بر این یکی از اصول اساسی و شاید استثناپذیر در مسائل تربیتی رعایت اعتدال است. هر چیزی که به افراط و تفریط گرایش پیدا کند زیان‌آفرین خواهد شد. ششم، اصل توجه به تفاوت‌های فردی و اجتماعی؛ هر فرد انسانی با سایرین سه نوع تفاوت دارد: ۱. تفاوت‌های طبیعی و جبری؛ ۲. تفاوت در «وضع»، «وظیفه» و «پایگاه» اجتماعی؛ ۳. تفاوت‌های فرهنگی و اختیاری؛ هفتم، اصل توجه به فطرت و ویژگی‌های آن؛ گرایش فطری و غریزی به شناختن حقایق و آگاهی از واقعیت‌ها از آغاز کودکی در هر انسانی ظاهر می‌شود و تا پایان عمر ادامه دارد. همین فطرت حقیقت‌جویی که گاهی «حس کنجکاوی» نامیده می‌شود، می‌تواند انسان را وادارد تا درباره مسائلی که در چارچوب دین مطرح می‌شوند بیندیشد و درصدد شناختن دین حق برآید. هشتم، اصل لزوم استفاده از فرصت‌ها؛ سنین جوانی زمان مناسبی برای موعظه است، چون دل جوان مثل زمین بکر و کشت‌نشده‌ای است که هنوز بذری در آن نپاشیده‌اند و آمادگی کشتن را دارد. اما وقتی انسان پا به سن گذاشت، چون حالات نفسانی در او ملکه شده و ثبات پیدا کرده و در جان و نفس او راسخ شده است، ایجاد تغییر در آن خیلی مشکل است. لذا باید از فرصت‌های عمر کمال استفاده را برد. نهم، اصل لزوم عمل (متربی) به علم (خود)؛ در روز قیامت بنده به جهت ترک وظایف و تکالیف خود مورد بازخواست قرار می‌گیرد. عالمی که به علمش عمل نکند، در روز قیامت منزلت و مقام او از همه پست‌تر است و بوی بهشت به مشام او نمی‌رسد. دهم، اصل لزوم مسئولیت‌پذیری و توازن مسئولیت و توان‌مندی در متربی؛ یعنی به هر اندازه به کسی امکاناتی عطا شد، به همان اندازه از او مسئولیت خواسته شود. یازدهم، اصل پذیرش قانون و مقررات (توسط متربی)؛ بدین معنا که به متربی باید فهماند که انسان باید محدودیت را بپذیرد و اینکه فکر کنیم انسان باید آزاد باشد، فکر صحیحی نیست. زندگی بدون مقررات دوام پیدا نمی‌کند و قابل عمل نیست. دوازدهم، اصل تقدم مصالح معنوی بر مصالح مادی؛ گاهی تأمین نیازهای مادی با رعایت مصالح معنوی تزامم پیدا می‌کند؛ در چنین مواردی، معنویات مقدم خواهند بود؛ زیرا انسانیت انسان و کمال حقیقی او در سایه معنویات به دست می‌آید.